



سخنرانی تار عنکبوت  
حاج حسین خوش لجه

## تار عنکبوت

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته، السلام على الحسين و

على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت

الحسين و رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، من همیشه در اختیار شما هستم، در اختیار

کوچک و بزرگتان هستم. الحمد لله کوچک شما بزرگ

است، بزرگتان هم بزرگ بوده اما الحمدلله این کوچک‌ها هم بزرگ شدند؛ مثل یک درختی که رشد کرده، یک وقت می‌بینی یک درخت این قدر بزرگ است که نگو، یک وقت می‌بینی چهارتا چیز به آن است؛ اما یک وقت می‌بینی درخت ریزه است چقدر بار دارد. اگر شما تفکر داشته باشید، در باغ هم می‌روید باید همین جور باشید. تو اگر گنده شدی، ببین بارت چیست. تو اگر گنده شدی، ببین تو گنده شدی، بزرگ نشدی، باز گندگی تا بزرگی یک جور است. یک وقت تو هیکت بزرگ شده، اما عقلت بزرگ نیست، رشد نکرده. قربانتان بروم، این آمادگی خیلی مبنا دارد، الان شما یک آمادگی داشته باشید من می‌خواهم این حرف را بزنم.

آمادگی یعنی پذیرفتن، پذیرایی هر شیئی. اگر شما الان آمادگی داری، آماده‌ای این حرف را بشنوی. آماده‌ای مثلاً بیایی مشهد، کارهایت را می‌کنی بیایی. این آمادگی خیلی ابعاد دارد، حالا من یک جزئی‌اش را می‌گویم ان شاء الله اگر بخواهید که هفته دیگر هم در آمادگی صحبت می‌کنیم. این آمادگی خیلی مهم است، شما باید آمادگی داشته باشید؛ آن وقت این آمادگی مثل این است که شما، مثل این است که می‌خواهی ندا به تو برسد. بین پیغمبر آمادگی دارد، آمادگی دارد به او ندا برسد. شما هم باید آمادگی داشته باشید، امر به شما برسد. قربانتان بروم، حالا اگر امر به شما رسید این امر مثل وحی منزل می‌ماند. اگر وحی به پیغمبر اکرم نازل

می شود پیغمبر آمادگی دارد. به تمام آیات قرآن، من محشر را دیدم این همین جور این جور بود، همین جور انگار... یعنی تمام خلقت را نمی بیند منتظر وحی خداست. شما باید آمادگی داشته باشید، شما هنوز اصلاً خیلی توجه نمی کنید آن آمادگی یعنی چه. الان من آمادگی نسبت به شما دارم. الان شما توجه نمی کنید که چه هستید و چه بودید و چه شدید. آمادگی چه بودید و چه شدید و چه هستید. چرا توجه نمی کنید؟ وحی رسید به پیغمبر ای نبی امشب می خواهند بریزند در خانه بکشندت، اما تو باید بروی علی را بگذاری جایت. [فرمود:] علی، جای من می خوابی؟ گفت شما حفظی؟ گفت آره، علی آمادگی دارد. ما تا حتی باید آمادگی داشته

باشیم که جانمان را برای ولایت بدهیم. والله اگر تو اینجور آمادگی داشته باشی، تو یاور امام زمانی. اما امام زمان هیکل نمی خواهد، امام زمان آمادگی می خواهد.

باز من یکی دوتا روایت و حدیث بگویم تا حرفم را بتوانم بزنم. امام حسین شب عاشورا گفت امشب کشته می شویم، هرکس بماند فردا شهید می شود. تمام رفتند اینها آمادگی حضور امام را داشتند، اما آمادگی که جانشان را بدهند نداشتند. عزیز من، تو الان آمادگی داری بیایی زیارت امام رضا، اما آیا آمادگی هم داری امرش را اطاعت کنی؟ یک خلقت قربان حضرت معصومه بشود، چقدر من ممنونش هستم، خدا می داند. اگر یک میلیارد چشم داشتم راجع به حضرت معصومه

کور بودم، یک میلیارد نه این دو تا چشم. گفتم عنایت کن من بگویم به این رفقا، گفت زیارت می کنند قبر ما را، اطاعت نمی کنند امر ما را. امر آمادگی است. چرا همه رفتند؟ عزیز من، قربانت بروم، تو هنوز توجه نداری آمادگی یعنی چه، تو آماده نیستی. حالا اینها که ماندند، آمادگی داشتند ماندند. مگر امام زمان دست برمی دارد از کسانی که حمایت از جدش کردند؟ تو هم الان باید حمایت کنی. از آقا [امام رضا] چند تا چیز که خواستم؛ یکی خواستم حمایت از ولایت [کنید]، یکی خواستم شما قدرتان را صرف قدرت کنید، یکی خواستم آمادگی داشته باشید. یکی خواستم القاء و افشاء داشته باشید. یکی خواستم ارادة الله بشوید، هر اراده ای می کنید بشود؛

اما گفتم آقا جان، جلویشان را هم بگیر، [اگر] اراده شان به غیر اراده خدا و تو باشد جلویشان را بگیر، من این جووری از امام رضا برای شما خواستم. خواستم آقا جان دعای ما مستجاب شود در حق دوستان امیرالمؤمنین. ما که نمی توانیم به دوستان امیرالمؤمنین خیلی کمک کنیم؛ اما می توانیم دعا کنیم شفایشان بده. شما خیلی باید منظم باشید، مرتب باشید که این دعاها این چیزها شاملتان بشود. مگر شامل هر کسی می شود؟ حالا امام رضا نگاه به شما می کند ببیند کدامتان لیاقت دارید که ولایت به شما نازل بشود. ولایت به تو نازل شد یعنی برای تو، تو کاملی؟ نه، کامل بکنی. پیغمبر که کامل است، پیغمبر، تند می گویم؟



می خواهید یواش بگویم. صلوات بفرستید.

یک وقت یک ذره که داغ می شوم کنترل از دستم می رود. عزیز من، قربانت بروم، تو را می خواهد امام رضا کاملت کند، حالا می خواهد به تو نازل کند. خدا می خواهد کاملت کند، می خواهد به تو نازل بکند. حالا کجا تو متقی می شوی؟ اینکه به پیغمبر گفت باید خاضع و خاشع باشد، نه حواست این طرف و آن طرف باشد، به تمام آیات قرآن ولایت به شما نازل می شود. کجا ولایت به تو نازل می شود؟ بخواهی احقاق حق از دشمنان ولایت بکنی، بخواهی خودت را در اختیار امر خدا بگذاری. الان شما توجه نمی کنید من دارم چه کار برای شماها می کنم، من والله بالله مثل یک عنکبوت

می مانم در مقابل شما. پیامبر اکرم گفت علی جان، جای من می خوابی؟ گفت حفظی؟ گفت آره، حالا چرا یک نفس امیرالمؤمنین افضل عبادت ثقلین است؟ اینها نه [اینکه] جسم پیغمبر را می خواستند از بین ببرند، درون پیغمبر را می خواستند از بین ببرند. درون پیغمبر ولایت است، درون پیغمبر علی بود، اینها آن را می خواستند نشود. چرا زهرای عزیز رفت اینجا الاغ سوار شد؟ با پهلوی شکسته، صورت نیلی، بازوی ورم کرده، در خانه مهاجر و انصار؟ من الان در خانه مهاجر و انصار دارم می روم، شما توجه نمی کنید که الان می خواهند همه شما را ببرند. الان رفتید توی غار، من دارم تار می کشم جلوی شماها، هیچ اجر هم نمی خواهیم. همان

ساخت که پیغمبر فرمود من اجر نمی خواهم، من هیچ  
اجری هم از شما نمی خواهم «الا المودة فی القربی»  
یعنی خدمت کنید به این، من فقط چیزی که از شما  
می خواهم خدمت به ولایت از شما می خواهم. اگر من  
مالی شماها را بخوام، خدا من را بی دین از دنیا ببرد.  
البته عنایت شما را می خواهم اما شماها را نمی خواهم  
که خدمت به من کنید. بارها گفته ام دست من را  
نبوسید حرف من را ببوسید، حرف خدا را ببوسید، حرف  
ولایت را ببوسید. الان والله بالله همه می خواهند شما را  
ببرند، کاری به تو ندارد می خواهد ولایت را بگیرد. الان  
گفتم من دوباره تکرار می کنم من مثل عنکبوت دارم تار  
می کشم، آن خودش اجر به من می دهد من از شما

نمی‌خواهم. به عنکبوت هم خدا داد، حالا هم وحی به او می‌رسد هم این آبی که کشیده اینجا پیغمبر حفظ باشد حفظش می‌کند. من تفکرم خیلی است، من یک وقت دیدم که یک عنکبوت مثلاً از یک عمارت بالا اگر می‌افتد این با آب دهانش می‌آید زمین. چون که پیغمبر را با آب دهانش حفظ کرده با آب دهان خودش را حفظ می‌کند. بیایید با کلام خودتان ولایت را حفظ کنید تا خدا حفظتان بکند. کجا نگاهتان این طرف و آن طرف است؟ ولایت حفظ کردن، چرا زهرای عزیز سوار الاغ می‌شود می‌رود مهاجر و انصار را می‌برد؟ می‌خواست ولایت را از گیر اینها نجات بدهد، ولایت به خود ولایت برسد. آخر نشد هم که ولایت [به خود ولایت برسد]،

ولایتِ خودشان را پیاده کردند. الان زمان ما هم همان زمان است، عده‌ای دارند خودشان را پیاده می‌کنند. عمرو و ابابکر خودش را پیاده کرد، بنی عباس خودش را پیاده کرد، شبیه آنها هم خودشان را پیاده می‌کنند، چرا توجه ندارید؟ اگر من می‌گویم عنکبوتم شماها را دارم حفظ می‌کنم والله ولایت شما را حفظ می‌کنم. شما باید توجه داشته باشید، صلوات بفرستید.

اگر شما ولایت را حفظ کردی این جوری نیست که حالا من دل شما را خوش می‌کنم که اگر شما ولایت داشته باشی دریچه است، ذوقی می‌شوی، غم و غصه از دلت می‌رود بیرون، این حرف کوتاهی است من دارم به شما می‌زنم. حرف بالاتر است، باید این جور باشید، این پله

اول است. شما اگر ولایت را حفظ کردید، فرمان ولی الله الاعظم امام زمان را بردید. می فهمم گل و گوشه ها یک جورایی بعضی ها، هنوز مطلق دنیا را ول نکرده اند، مدام می گوید یک چیزی بگو، یک چیزی بگو، چه چیز آخر بگویم؟ تو آخر کدام را فهمیدی می گویی یک چیزی بگو، بس است دیگر می گویی یک چیزی بگو، چه چیز برایت بگویم؟ مگر آن نبود که آمد خدمت پیغمبر گفت یک چیز بگو من هدایت شوم. گفت «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره» ای عرب، بدان یک کار خوب بکنی خدا جزایش را به تو می دهد یک چیز هم بیشتر، یک کار بد هم بکنی بازخواست دارد. گفت یا محمد بس ام است، از در مسجد رفت

بیرون، پیغمبر فرمود نگفت هدایت شد، گفت دلش مملو ایمان شد. چرا دلت مملو ایمان نمی شود؟ یک چیزی بگو، یک چیزی بگو، مگر تو دلت مملو ایمان نشده، بعد از پانزده سال من دارم حرف می زنم؟ چرا من را ناراحت می کنید؟ صلوات بفرست.

حالا ببین شما اگر امر را اطاعت کنید به کجا می رسی. ما هنوز یک قدری خیلی توجه نداریم. نمی گویم نمی فهمید به شما بربخورد، آخر من هنوز هم می دانم خلاصه می گویم مبادا به شما بربخورد، چه کنم؟ دارمتان. به کجا می رسد؟ مگر اصحاب امام حسین چه کار کردند؟ فرمان امام را بردند. ما هم داریم می گوئیم بابا امام خلق نیست، امام حجت خداست،

کسی حجت نمی‌شود. امر این را بیایید اطاعت کنید. امر این است گناه نکنید، امر این است غش در معامله نکنید، امر این است حتی الامکان به فقرا برسی، امر این است در خانه‌ات خوش اخلاق باشی، امر این است که با پدر و مادرت خوب باشی، امر این است پدر و مادرت را اطاعت کنی، امر این است که پیرمردی مثل من دگوری بیاید زیر بغلش را بگیری، خب والا دیگر. پس شما اگر اطاعت امر کردی، اطاعت هم خدا را کردی، هم [اطاعت] امام زمان را کردی، هم [اطاعت] قرآن را کردی، هم [اطاعت] ولایت را کردی. بیایید اطاعت امر را بکنید. مگر اصحاب امام حسین چه کار کردند؟ آخر چه کسی بودند؟ شما اگر یک دانه اصحاب امام حسین را



آوردید گفتید عالم بوده، یا آیت الله العظمی بوده ما یکی پنجاه تومان به ما داد، دادیم به باد اگر نه می گفتم پنجاه تومان دارم، حالا ده بیست تومان دارم می دهم به شما، یا علی، پول می خواهی یا نمی خواهی؟ پول می خواهی صلوات بفرست. ما دیگر این را آوردیم در کار، یک صلوات دیگر بفرست.

چرا عزیز من؟ وقتی مطیع امام شد، جانش را فدا کرد، حالا ببین امام زمان چه می گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و لرسوله، عبد صالح» پدر و مادرم به قربانت. پدر و مادرش به قربان بچه عمله که نیست، پدر و مادرش به قربان آن هدفی است که اینها دارند، آن راهی که رفتند. چرا نمی روی امام زمان بگویند پدر و مادرم به

قربانت؟ چرا این کار را نمی‌کنید؟ می‌توانید بکنید. چرا غفلت داریم؟ چرا این کار را نمی‌کنیم؟ چیزی نیست که، تو الان داری آپارتمان می‌سازی، تو داری دکتری، تو داری مهندسی، تو در کارخانه‌ای، تو مدیر عاملی، تو نمی‌دانم خارج می‌روی می‌آیی، هر کدامتان یک شغلی دارید. تو الان نمی‌دانم لباس چه می‌پوشی، تو الان مهندسی، هر کدام یک شغلی دارید. شغل، اداره کردن زن و بچه است، شغل اداره کردن خانمها و بچه‌هاست. آن هم باز یک چیزی به تو می‌گوید، می‌گوید اگر هدف آنها باشد بروی کار کنی جزء شهدایی، اما این بالاتر از آن است. یعنی می‌خواهد بگوید که یعنی کار صحیح بکن، آوردت بغل شهدا، اما نمی‌گوید پدر و مادرم به قربانت.

کسی که برود کار کند برای اهل و عیالش، کار بکند چیز بکند می گوید جزء شهدایی؛ اما نمی گوید پدر و مادرش به قربانت، باید جان بدهی. حالا که آنها جانشان را فدای امام زمانشان می کنند می گوید پدر و مادرم به قربانت. «السلام علیک یا مطیع لله و لرسوله، عبدالصالح» پدر و مادرم به قربانت. این [مختص] مردها نیست، خانم ها هم همین جورند. خانم ها هم اگر امر زهرا را اطاعت بکنند زهرا می گوید پدر و مادرم به قربان تو. اما امر اینجاست کسی سراغش نمی رود، همه اش دنبال تجدد و دنیا و حرف [هستند]. دو ساعت می نشینند حرفهایی می زنند که اندازه ده شاهی نمی ارزد، کاش حرف هایشان آبگوشتی باشد،

حرفهایشان بیشترش غیبت است و یک حرفهای بی خودی. من آخر داشتم دیگر، من یک روضه‌ای داشتم سه تا آقا داشتم. یک روز خانه بودم دیدم که اینها طی می‌شود مادر شوهر چه کرد، خواهر شوهر چه کرد، آن این جور کرد، یک حرفهای این جوری. دیدم یک مشت از این حرف‌های مفت اینجا زده می‌شود ما گفتیم بابا ما روضه نمی‌خوانیم اصلاً. در مجالس هم حالا همین جور شده، اصلاً امر را از شما گرفته‌اند. شما الان ببالید به اینکه دور هم می‌نشینید حرف ولایت می‌زنید. شما اصلاً یک حزبی هستید که وصل به بهشتید، وصل به ماورائید، وصل به آسمانید. بیا دوباره بگو یک چیز دیگر بگو، چه چیز برایت بگویم آخر؟ بس

است دیگر، تو باید چیزفهم باشی نه چیزگوش بده. چیزگوش بده یک حرفی است، چیزفهم یک چیز است. چقدر پیغمبر برای اینها داد زد، آخر زدند زهرا را کشتند، حسین را کشتند. ببین من امروز چه دارم به شما می گویم، توجه توجه توجه، هم زنها هم مردها. تو داری کار می کنی آماده باش که یک ندا امام زمان بکند بدوی، همه اینها را بریزی آنجا بدوی، آیا مرد هستید یا نیستید؟ به تمام آیات قرآن من بودم باور کردی؟ خب من هم یک بچه رعیتم، شما بچه های علمائید، بچه های فقهایید، بچه سیدید، اولادهای پیغمبرید، وصل به پیغمبرید، وصل به زهرا بید. اما باید آمادگی داشته باشید جانتان را فدای زهرا بکنید، نه من سیدم

اولاد پیغمبرم، آن به جای خودش. ما باید سیدها را احترام کنیم اما «انه لیس من اهلک» هم هست، نه هر سیدی را، آیا سید بدعت گذار را هم باید احترام کنید؟ خب عباس هم همان بوده، عموی پیغمبر هم همان بوده، برویم احترامش کنیم؟ احترام کسی دارد که خدا احترامش کرده باشد، «تبت یدا ابی لهب» خدا قوم و خویشی با کسی ندارد، توجه کنید به این حرفها، صلوات بفرستید.

مگر امام زمان همان موقع است؟ امام زمان همه موقعها امام است. الان تمام خلقت دارد به قول ما گفتنی به کاکل امام زمان می‌گردد. چرا امیرالمؤمنین می‌گویند یک نفسش افضل عبادت ثقلین [است]؟ تکرار می‌کنم

دارد حمایت از ولایت می کند، حمایت از این می کند که پیغمبر باید باشد ولایت را افشاء کند. اگر به پیغمبر می گویند «رحمة للعالمین» درست است، «رحمة للعالمین» به دید ولایت این است، علی است. باید ابلاغ کند در تمام خلقت همه بگویند علی. مگر نگفتند محمد، علی را کشتند؟ چرا توجه [ندارید؟]، در این کارها باید کار کنید، مگر همه نگفتند محمد؟ محمد را چرا کشتند؟ علی نگفتند. خلقت دارد می گوید علی، ریگ های بیابان دارد می گوید علی، برگ های درخت دارد می گوید علی، تو چرا می گویی آن یکی؟ توجه کنید قربانتان بروم به این حرفها. من دوباره گفتم، می دانم که آخر شماها را می برند. الان باور کن که این جامعه

بیشترش دین بر شده، با روایت و حدیث دارند جوان‌های ما را می‌برند. باید آگاه باشی. آن موقع هم همین جور گفتند، پیغمبر فرمود عدد نماز جماعت نمی‌دانم از ده تا [بیشتر] باشد انس و جن [نمی‌توانند] بنویسند. می‌گویند علی هم بیاید جماعت، علی را می‌خواستند بیاورند ثواب کند! داد می‌زنم، کشتند علی را.

تو هم همین هستی، آخر، علی بیاید ثواب [کند؟]، علی خودش ثواب است، تمام خلقت به واسطه علی باید پذیرفته شود. این مرتیکه عمر و ابابکر گفتند نه بیاید ثواب ببرد، پاشوید برویم علی را بیاوریم جماعت ثواب ببرد، این از ثواب دارد محروم می‌شود. یک مشت خر



هم گفتند آره، مثل بعضی‌ها. حالا هم همین است، حالا هم داریم گول می‌خوریم. هنوز یک رگتان با آنهاست، این یک رگتان هم باید قطع شود تا ولایت به شما اجازه بدهد. اجازه به من داده این جور حرف می‌زنم، خیلی داش وار حرف می‌زنم. مگر نگفت هدایت کن؟ مگر نگفت که پرداخت کن؟ خب، بابا بیایید حرف بشنوید قربانتان بروم. مبادا حرفها را از حنجره من [بدانید]، حرف را از تاییدی حضرت رضا قبول کنید. متوجه بشوید اینکه من می‌گویم من مثل تار عنکبوتم، دارم دور شما می‌گردم، بروید بیرون ببینید چه می‌شود.

حالا پیغمبر وقتی آمد یک دنیایی را افشاء کرد، شما هم باید یک دنیایی را من بعد افشاء کنید. چرا این همه یک

نفس امیرالمؤمنین افضل از پیغمبر است؟ دارد حمایت از ولایت می کند علی. علی خودش ولایت است؛ اما هنوز تایید در ظاهر نشده، حالا باید پیغمبر باشد، حفظش بکند، این بیاید امیرالمؤمنین را تایید کند. تایید خلق اشتباه بود، تایید دست ماوراء بود، تایید دست رسول خدا بود. پیغمبر علی را تایید کرد، خیلی پیغمبر عظمت دارد. پیغمبری که می گوید من موقعی که آدم در گلش بوده من نبی بودم، خدا صدها کرات دارد، پیغمبر نبی بوده. یک پیغمبر را اگر می گوئید مافوق تمام خلقت است. حالا دارند بازی می دهند؛ فلانی یک نماز می خواند عین نماز علی! خاک بر سرت بکنند با این حرف زدنت. علی خودش نماز است، حالا چه کار می کند

پیغمبر؟ بیست و دو سال زحمت کشیده، خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را گفت یک دفعه این قدر پیغمبر را زدند، انداختند پشت یک دیوار یقین کردند دیگر پیغمبر مرده است. پیغمبر یک قدری ماند، مشرکین رفتند خیال کردند پیغمبر مرده. روایت داریم از همه جانس خون می ریخت، رفت خانه عمویش حمزه. گفت عمو جان، چه می خواهی پسر برادر؟ گفت عزیز من ایمان بیاور به خدا، دست از بت بردار. پیغمبر چیزی نمی خواهد، پیغمبر هدایت می خواهد. به پیغمبر و قرآنی که به او نازل شده اگر من چیزی از هیچ کدامتان بخواهم، فقط دلم می خواهد بیاید حرف من را بشنوید. بیاید اگر هدایتید هدایت تر شوید. بیاید

ولایتان ولایت مطلق بشود، من کاری به کسی ندارم. حالا این صفت‌هایی را [که] خدا می‌دهد، صفت‌هایی را [که] نبی می‌دهد، من صفتها را هم در اختیار شماها گذاشتم. والله بالله اگر یک ذره کوتاهی کنید می‌خورید. یعنی چنان بخورید هم خوردن اینجا نمی‌فهمید چه چیز از دست دادید. مگر خدمت به ولایت کوچک است؟ کجا حواست در ویلاهاست و دیگر یک ویلا و یک خانه بزرگ و اینها، هنوز تو عقلت کوچک است.

حالا یکی آمده سر الاغ امام صادق را می‌گیرد، مگر از ولایت دفاع کرده؟ مگر این شهید است؟ چیست؟ یک خدمتی می‌کند الاغ ایشان را می‌برد. حالا آمده خدمت امام آن مهتر، آن که الاغ را خدمت می‌کند. یک کسی

یک ویلای مهمی دارد می گوید می دهم به تو، آقاجان من ترقی بخواهم بکنم تو حرفی داری؟ گفت نه، گفت این می گوید سر این الاغ را به من بده من پیش امام باشم. گفت به او بده. یک قدری که رفت صدایش زد گفت تو چند وقت به ما خدمت کردی؟ عزیز من، این حرفها والله بالله هر کدامش خیلی مبنا دارد، هر کسی یک قسمتی از مبنای این حرفها را می شنود و می فهمد. من دلم می خواهد با جان و دل، تمام ابعادم را گذاشتم شماها بفهمید. نگاه به این شوخی ها نکنید، این شوخی ها را می کنم که من را احترام نکنید. وگرنه والله شوخی هم نمی کنم. دارم با شما می خندم لبم پر خنده است دلم آتش گرفته، خدا می داند با قلبم نمی خندم.

زمانی با قلبم می خندم کوچک و بزرگتان کامل شوید.  
دل من را شفا می دهی، قلب من را شفا می دهی، جان من را شفا می دهی، حالا... نکند تکذیب کرده باشد، حالا چه کار می کند؟ می گوید این خدمتی که به ما می کنی، امام است، راست می گوید، رئیس مذهب ماست، می گوید از آنجا که خورشید می زند تا آنجا این کمتر است برای تو. حالا چقدر کلاه سر ما می رود؟ به حضرت عباس یک میلیارد کلاه سر ما می رود نه یک کلاه سر من برود. الحمدلله شکر رب العالمین من خوشبختم شما همه جاناً مالاً دارید کمک به ولایت می کنید. می خواهم بگویم قدر این را بدانید، خدمت به ولایت مطلق است. ببین می گوید از اینجا که خورشید

می‌زند، چه چیز می‌خواهی تو دیگر؟ آخر دنیایت که دارد می‌گذرد در فکر آنجا باش که آنجا این را به تو بدهد. به تمام آیات قرآن اگر به من بدهد بگوید به مردم بده من خوشحالم. صلوات بفرستید.

پس عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، خدا روزی تان را می‌دهد، خدا روزی تان را معلوم کرده، چرا خدا را قبول نداری؟ می‌گویند «والله خیر الرازقین» چه چیز را می‌خواهی بفهمی؟ دیگر بعد از این حرفها اگر یکی بگوید یک چیزی بگو من ناراحت شدم ناراحت تر می‌شوم. گفتم حرفها را به شما، پس باید چه کنید؟ با این حرفها مباحثه کنید. مثلاً حرف که می‌خواهی سراغ بگیری نگو یک چیزی بگو، به من بگو که فلانی این

این جور است من مثلاً این جور فهمیدم، درست است یا نه؟ این درست است. توجه فرمودید چه به شما می گویم؟ یک چیزی که تو می دانی چرا؟ تو باید در شروط فهمیدن باشی. این یک چیزی بگو، یعنی یک چیز دیگر به ما بگو. تو نمی فهمی جگر من را آتش می زنی تو، این یعنی من این جور می فهمم، چه کنم می فهمم؟ می گویی یعنی این حالا یک چیز دیگر هم بگو، این جور می فهمم ناشکر [هستید] ناراحت می شوم. حرف درست است یا نه؟ اگر نیست بگو من یک جور دیگرش کنم، اگر حرف همین هست همین جور باشیم. پس بنا شد چه کنیم؟ (یکی از حضار: برای بهتر فهمیدن آن حرف هایی که در گذشته گفته شده سؤال



کنیم، نه حرف جدیدی بزنیم)، بارک الله، اصلاً دین جدید نیست که، ولایت جدید نیست که، قرآن جدید نیست که، خدا جدید نیست که، می گوید خدای قدیم. می گوید یا نمی گوید؟ قربان خنده ات بروم، یعنی ایشان ماشاءالله مثل غنچه گل است دائم می خندد، ان شاءالله دائم باطن امام زمان لب همه تان پر خنده باشد. خدایا غم و غصه به غیر غم و غصه امام حسین به شما ندهد، خدا فهم هم به همه مان بدهد که همه مان بفهمیم. یک صلوات بفرستید.

تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک، یک چند روزی در این دیر خراب آورده. خدا یک چند روزی در این خرابه آورده تو را، مگر خدا مؤمن را نمی خواهد؟ دلم می خواهد

امروز توجه کنید، شما بدانید چقدر من از امام زمان، از آقا خواستم که یک نواری باشد که نوار خوبی باشد. اگر من سال دیگر نبودم با این نوار نجوا کنید، شما باید با این حرفها نجوا کنید، اگر با این حرفها نجوا کردید به دینم با ولایت نجوا می کنید. دیشب پاشدم دیدم شما در آن اتاقید دارید نجوا می کنید، گفتم خدایا یک چیزی به من بده بالاتر از این حرفها باشد. مگر ولایت تمامی دارد عزیز من؟ باید با این حرفها نجوا کنید و شکر کنید. شما الان گفتم دوباره تکرار می کنم، شما در هر شغلی هستید، در هر پستی هستید باشید، تمام آنها را باید ما موقت بدانیم. آنها را باید بخواهی که امورات بگذرد، بخواهی زن و بچه ات را هدایت کنی، تامین کنی، بخواهی از آن

کارهایت یک انفاقی بکنی، بخواهی از این کارها یک حاجت برادر مؤمن را برآوری، بخواهی مثلاً یک جوری باشد که فرزندان دستشان جلو کسی دراز نباشد، بخواهی حفظ آبروی ظاهرت باشد، شما جزء شهدایی. من شما را منزوی نمی‌کنم، هر کدامتان خواستید یک ماشین بخرید گفتم ماشین نو بخرید. من از آنها نیستم که بگویم حالا این را نمی‌دانم بده به فقرا، از اینها نیستم. به همه‌تان گفتم ماشین می‌خرید ماشین نو بخرید، چون که مقام شما را این قدر من بالا می‌دانم، نمی‌خواهم در مردم شماها سرشکسته باشید. به دوست عزیزم، تخم چشم خودم گفتم، وقتی از آن مدیرعاملی آمد گفتم مبادا یک ماشین دست دوم [بخری]، گفت

گفتم ولش کن، تو باید ماشین خوب بخری آنها که با تو مخالفت کردند یک قدری چشمشان کور بشود. نگویند از اینجا رفت دیگر چیزی ندارد گرسنگی می خورد. من این حرف را که بزخم معنی حرف را می دانم. این حرفی که بزخم عمقش را می دانم، اگر ندانم که می گویم نه. دلم می خواهد شما هم اینجا آقا باشید هم آنجا، بیایید حرف بشنوید. هم اینجا مقام داشته باشید هم آنجا، شما پیش آنها که آن طرفی هستند دلم می خواهد سرفراز باشید. لباستان خوب باشد، ماشینتان خوب باشد، زبانتان خوب باشد، هر موقع آنها را می بینید غم و غصه هم دارید بخندید، به کوری چشم آنها که می خواهند دین شما را ببرند، باید شاد و خرم باشید. چرا من همیشه

شوخی می‌کنم، شاد و خرمم؟ خیال کردی که من گنج قارون دارم؟ گفت یار از من چغندر پخته می‌خواهد، خیال دارد که من گنج قارون زیر سر دارم. اما یک چیز است، حرف من یک چیز است، این نتیجه عصاره اش است، در هر پست و مقامی هستی پست و مقامتان محترم، شما مدیر عاملی نگو من کار ندارم، باید بروی آنجا قشنگ کار کنی. اگر کم کار بگذاری مقصری، شما اگر کم کار بگذاری مقصری. ببین ما باید عبرت‌انگیز باشیم، آن دارد برای یهودی کار می‌کند می‌گوید از آن میوه‌ها نخور نمی‌خورد، باغ را می‌پاید. مدیر عاملها شما هم باید این جور باشید، نگوئید این کارش باطل است، نمی‌دانم چه چیز است، از این چیزهای چرت و پرت

مقدسی برای خودتان درست کنید. کجا به جای اینکه بروی سر کار با بچه‌های مرتب و رومی روی. اصلاً تو مسئولی، تو مسئولیت نمی‌دانی چیست. مدیر عامل یعنی باید عامل باشد در هر کاری، نه که کاغذ را بگیری این جور کنی، این طور بکنی. نه، تو ساعت کار باید سر کار باشی. کم کار بگذاری مسئولی، صلوات بفرست.

حالا من گفتم تمام کارها که کوچک و بزرگ می‌کنند باید حفظ آبرویتان باشد. ماشین خوب هم داشته باشید، خلاصه بعضی‌ها هم اینجا مثل خانه من نباشد، می‌توانید فرشتان را عوض کنید، هست خلاصه اینها. ما خانه مان حسینیه است دیگر همین است که هست. شما هم شکر کنید که می‌آیید مثل غار پیغمبر می‌آیید در

غار، اما حفظ می شوید. بیایید در همین غار در خانه های مدرن خیلی نمی خواهد بروید. بیایید در همین غار، حالی ات هست چه می گویم؟ عنکبوت هم هوایتان را دارد، حالا پس بنا شد نتیجه کار چه شد؟ نتیجه کار این است همه کارهایتان را که می کنید منتظر ندا باشید، تا «جاء الحق زهق الباطل» می دهد همه را فنای آن ندا کن، این درست است. تو یاور امام زمانی، ورنه. به تمام آیات قرآن من همین ساختم، من امتحانم را دادم که می گویم. من یک وقت به ما گفتند که امام زمان ظهور کرده، آره یک نفر آمد. تا گفت ظهور کرده به تمام آیات قرآن گیوه هایم را کندم و پالتویم را انداختم آنجا و پا برهنه یک چیز برداشتم دویدم. دیگر نه که در دکان

را ببند، دخلت را برو بردار، این کارها. من دخل را می خواهم چه کنم؟ من اگر در دخل باشم دخلم را امام زمان آورده، اگر حواست در دخل باشد دخلت را آورده. آن پولها که گذاشتی در جعبه، آنها نیست، آنها را ولش کن بدو. حالا رفتیم، رفتیم دیدم بله آقا تشریف آوردند، دم جوب شور آمده آنجا، یک نماینده ای هم دارد. گفت برو به بازاری ها بگو بیا، رفت گفت بازاری ها نیامدند. البته اگر آن زمان این آقا بود می آمد، بابا تو جزء آنها نیستی. این بنده خدا این قدر نان آورده ما نمک به حرام نیستیم، یک خرده را می گذارم برایش تویش. آره فهمیدی؟ اگر آن زمان بود بنده خدا می دوید همان ساخت که دارد می دود کار شما را درست کند،



صلوات بفرست. ما رفتیم جلو، به خودش قسم خیلی ما را پذیرفت، خیلی پذیرفت یعنی، بعد حالا ما چه کنیم؟ ما یکی از این تیشه‌ها برداشتیم دویدیم، ما دیدیم از آن توپها از آنجا روی دو برادران آنها را همه را سوار کردند. من اصلاً توپ زمان شاه دیدم، آن موقع دیده بودم که این جور بود و این جور بود و همین سان این جور بود. یک آدمهای گنده منده هم اینها آمده بودند که به اصطلاح با حضرت چیز کنند، آره حالی‌ات می‌شود؟ از اینها. صلوات بفرست.

خیلی گنده بودند، آره من به آقا گفتم آقا جان قربانت بروم ما اسلحه نداریم، اینها توپ به ما سوار کردند، این است که به شما می‌گویم توپ و تانک باید از کار بیفتد.

حضرت فرمود اینها در نمی رود، آره گفتم ما نداریم، یک همچنین کرد به قدر نمی دانم این اتاقها شمشیر از آسمان ریخت زمین، چه شمشیرهایی، مثل اینها شمشیرهایی که اینها درست می کنند اینها مثل دست خاله می ماند، شمشیر خوب. ما یکی اش را همچنین کردیم، یکی دیگرش را همچنین کردیم دیدیم خیلی خوب است، حالا من مواظبم آقا کسی جلویش نیاید، چون که آن موقع هر آدمی مطابق شصت تا شجاع شجاع می شود. آدمهای گنده منده همچنین می کردند هیچ می دیدیم، چون که آنها ضعیفند، یاورهای امام زمان قویند. آقا یک صوت حجاز خواند، این «جاء الحق زهق الباطل» آنجا، یک صوت حجاز خواند از تمام این

دنیا و آسمان انگار صدا می آمد. یعنی صدای امام زمان مثل صدای خدا می ماند، من ندای خدا را هم شنیده ام. صدای خدا از همه خلقت دارد می گوید، اگر گفتید چرا همه خلقت می گوید؟ چون که همه خلقت مطیعند، همه دارند می گویند لبیک، چیزی نیست که نگوید پس صدا از همه عالم می آید، درست است؟ آقا این وقتی شد من این طوری می شدم، همچنین بس که خوشمان می آمد. یک دفعه این ندا که آمد آنها رفتند پشت اینها مسلسلها را درکنند در نرفت، هر کار کردند نشد. حالا ما شمشیر دستان است آنها هیچ چیز دستشان نیست که، حساب این است، آنها هیچ چیز دستشان نیست. اینها توپ و تانک دارند، مثل اینکه الان اینها ژ ۳ دارند. خب

یک بادی دارد دیگر ژ ۳ من بدبخت که چیز ندارم که هیچ دیگر. در نرفت، اینها آمدند این جور کردند، خدا می داند همچنین، این طور تسلیم شدند. حالا که تسلیم شدند آمدند جلو، حالا آمدند جلو من این را همچنین می کردم، همچنین می کردم، همچنین می کردم همین جور اینها را که داشتم این جور می کردم از خواب بیدار شدم. حالا شما باید همین جور باشید، چه جور شد؟ حالا الان شما بعضی ها که یک چیزی دارند می گویند تو چیزی نداری که این جور هستی. من اصلاً چیز نمی بینم که دارم، من چیز تو را هم نمی بینم. به چیز نیست که، اصلاً چیز چیزی نباید باشد. اگر زمانی که امام زمان می آید آقا جان اسمت را نمی آورم، این آپارتمان و اینها را

باید بریزی دور بدوی، می خواهم این را این قیمت بفروشم، این را این قیمت، آن یاور امام زمان که نیستی به تو می گوید...، صلوات بفرستید.

یاور امام زمان باید دل کنده از اینجا باشد، یاور امام زمان باید آن زمانی که هست از حالا در فکر باشد علی درست گفته امیرالمؤمنین، گفته مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است، باید از آن فرار کنی، بدوی بگویی آقا آدمم. به تمام آیات قرآن من همه اش می خواهم جانم را فدایش کنم، جانم را فدایش کنم [نه به خاطر] بهشت مهشت. فقط می گفتم آقا می خواهم جانم را فدایت کنم مادرت یک لبخند به من بزند، همین. من یک لبخند امام زمان را می خواهم، یک لبخند زهرا را

من می خواهم. من حالا هم همین جورم این را به شما بگویم، اصلاً حالا هم همین جور است. شما باید قربانتان بروم ان شاء الله امیدوارم که همه تان همین جور باشید. دوباره تکرار می کنم، به کارت سفت باشی، مدیرعامل باشی، کم کار نگذاری، به فکر خانمهایتان باشید، ماشین داشته باشید، فرش داشته باشید، خانه خوب داشته باشید، همه اینها را داشته باشید، محض حفظ آبرویتان. یعنی بخواهید که پیش آنها بد نباشید، تو نگو که مثلاً حضرت زهرا این جور بوده، آن کار تو نیست که، حضرت فرمود مثل ما نمی شوید اما شبیه ما بشوید. هم بخورید هم بخورانید، ما دلمان نمی خواهد بخوریم. به دینم من می خواهم مردم بخورند خودم نخورم، به ذات

خدا راست می گویم. الان من وقتی می آیم اینجا یک پاره وقتها زن می گوید که یک خرده حال آمدی. آره دیگه آخورم خوب به راهست، تو یک مرتبه منت سر من نگذاری آبگوشت دادی، او پول به تو داد تو خریدی. صلوات بفرست.

اما یک چیزی هست، آقا جان جدا قربانت بروم، تو عنایت داشتی که به من سعادت دادی اینها ناهار دادند. آن تشکر از آن سعادت که به تو داده باید بکنی، این تشکر امر این است. توجه فرمودید چه گفتم قربانتان بروم، فدایتان بشوم. حواستان جمع باشد ان شاء الله امیدوارم که قدر این دور هم نشستن را بدانیم، قدر این جلسه را بدانید. با هم صحبت بکنید،

مطالعه با هم داشته باشید، اما چه گفتم؟ آمادگی داشته باشید. دوباره گفتم چه جور باشید؟ منتظر ندا باشید، احسنت تو یاور امام زمانی، تو تهیه امام زمانی، به دینم راست می گویم، اما یک چنین مردانگی هم داشته باشی. کسی را، همه را باید بخواهی مهرش را نداشته باشی، فقط مهر امام زمان و خدا را داشته باشی این درست است. تو باید خانمت را، بچه ات را بخواهی، بوسش کنی قربانی اش کنی، عزیز من از نفس تو خوشش می آید، اما باید چه کنی؟ وقتی ندا می شود دیگر پی او بگردی. الان هم که هستی مشغول آن ندا باشی. چون که خوشی آن است، آن تو را به جایی می رساند، این خوشی ها یک موقعیتی دارد، موقت است. بله؟



درست است یا نه؟ صلوات بفرستید.

همین جور که امام زمان دارد در جو خلقت به اصطلاح به قول خودمان به پرواز بگوییم هر چه بگوییم کفر گفتیم، تمام خلقت به امرش است. در جو خلقت دارد به اصطلاح، همه خلقت به امرش است، شما اگر امام زمان را خواستی همه خلقت به امرت است. من اینجا گفتم خدا می داند، خواستم ارادة الله شوید، خواستم که دعایتان مستجاب بشود، خواستم هر کاری اراده می کنید بشود. اما اگر این دعای من مستجاب شد مبادا اراده ناحق بکنید، اراده تان باید ارادة الله باشد، اراده تان باید اراده خدا باشد. من قول به شما می دهم که همه تان ارادة الله هستید و بشوید، اما توجه کنید که

اراده‌تان را به اراده خدا بگذارید. توجه می‌کنی یا نه؟  
خب، نتیجه این حرف چه شد؟ بگو، (یکی از حضار:  
همه اینها یک اعلان آمادگی برای شنیدن ندا باشد)، ای  
به قربانت بروم، یک صلوات برای سلامتی ایشان  
بفرست. یکی سلامتی خودتان هم بفرست. از برای روح  
پرفتوح آقا امام رضا هم بفرست.

این درست شد حالا من یک چند کلام از آقا امام رضا  
می‌گویم که خب حالا چند روز بودیم حالا کمی از این  
بزنیم اینکه این قدر به ما خدمت کرده، دستگاه ما را  
سلطنتی کرده، نه والا. من به جان خودم نگاه به این  
سفره می‌کنم می‌گویم این سفره امام زمان است، همه  
چیز تویش است. ما یک پاره‌وقت‌ها به زن می‌گویم من

این قدر دعا می‌کنم مهمان بیاید، می‌گویند چرا؟ می‌گویم بابا تو یک ذره گذاشتی در قابلمه حالا یک پاره وقتها یا آبش نمی‌شود یا می‌سوزد، آره حالا یک پاره وقتها خیلی آب دارد. ابوالفضل به او گفت مادر، گفت هان، گفت وقتی قابلمه خیلی آب دارد آبهایش را یک خرده بریز در چاه که بابا نبیند، خب فهمیدی؟ حالا نشستی سر سفره هر چه بخواهی هست. توجه می‌کنی یا نه؟ هیچ امیدی به هیچ کس نداشته باشید، حالی‌ات است دارم چه می‌گویم؟ من الان یک آیه قرآن به شما می‌گویم یک دو کلام دیگر هم حرف می‌زنم خسته نشوید یک وقت.

ببین یوسف امید به برادرهایش داشت، می‌گفت من دوازده تا برادر دارم. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را

می گفت اینها اگر یکی شان داد می زدند این قدر قوی بودند زنهای کنعان سقط می کردند، فهمیدی؟ همین ها برادرشان را انداختند در چاه. یک وقت قوم و خویش هایتان را بخواهید، صله رحم باید کرد، اگر نکنی می گوید هفتاد سال، سی سال بوی بهشت می رود به تو نمی رسد. این حرف که می زنم حرف دیگری است. شما الان نگاه کن قوم و خویشهای امام رضا هم قبول نکردند. امام رضا اتکاء نداشت به اینها، اصلاً خودش علی بن جعفر می گوید. من به شما بگویم حب ریاست، حب جاه خیلی ممکن است که غیر ممکن است که از ما گرفته شود، مگر آن حب مقام و حب اینها را خدا ببرد از دل ماها بیرون. اینها امام زاده هستند، اینها کسانی

هستند زاده امامند، آیا امام با آقای شما فرق دارد یا ندارد؟ تو زاده این هستی او زاده امام است. همین‌ها منکر شدند، گفتند این پسر نیست. چه کار کند امام رضا؟ بابا جان اگر یکی می‌آید شهادت می‌دهد، یا دوست آدم است یا قوم و خویش آدم است، حالا چه کار کند آخر امام رضا؟ اینکه می‌گویند امام غریب، اینها به شما می‌گویند نه خودشان فهمیدند، مگر امام غریب است؟ امام هر هفته می‌روند جمع می‌شوند در عرش خدا، مگر امام رضا اینجاست؟ این فاصله‌ها را خلق حساب می‌کند، بعضی آخوندها اینها را خلق حساب می‌کند می‌گوید غریب است. آره این اینجاست آن اینجا، فاصله حساب می‌کند. امام که آقا شیخ فاصله

ندارد، چرا فاصله حساب می کنی تو؟ خب نگو حرف امامت را، حرف دیگر بزن. حالا ببین من چه به شما می گویم، حالا امام رضا این قدر غریب است گفتند چه کار کنیم؟ دید قبول نمی کنند یک نفر گفت شعبده باز بیاورید. یک خلقت را بردند در بیابان، یک مافوق خلقت را بردند در بیابان. اینها هستند که امام را خلق حساب می کنند.

حالا هم همین است. شما قدردانی کنید که قبول کردید من چند سال است صحبت می کنم امام خلق نیست. من با دلیل و برهان گفتم که امام خلق نیست. حالا ببین من چه به شما می گویم، حالا باید شعبده باز بیاورد یک بیل دست این بدهد، بگوید این پسر است. تف

به شما قوم و خویشها، خاک بر سر شما امام زاده‌ها بکنند که حرف یک شعبده‌باز را قبول دارند حرف امام رضا [را قبول ندارند]، این است غریب. یا اینکه می‌گویند در را ببند نمی‌دانم من غریبم کسی دیدن من غریب نمی‌آید، خاک بر سرت بکنند، حیف از آن مرغها که خوردی و می‌خوری، کوفتت بشود. امام رضا عین امیرالمؤمنین که آمد معاویه و عمرو عاص آمد می‌خواست خون‌ریزی نشود. گفت اباصلت در را ببند اگر مردم بدانند مامون مرا کشته صدها مردم کشته می‌شوند، به حمایت من بلند می‌شوند، تو در را ببند. حالا در را بست دید یک کسی در می‌زند. گفت کسی را راه نده، گفت برو در را باز کن مامون است. حالا آمده پدرسوخته بازی در می‌آورد،

منافق پدر سوخته بازی درمی آورد که تو را گول می زند، تو باید پدر سوخته گری را بفهمی. حالا می بیند گریه می کند: یابن عم می ترسم مردم به من تهمت بزنند. خب پدر آتش گرفته امام را زهر داده، حضرت یک چیزی به او گفت. گفت یعنی من گفتم در را ببندد کسی نیاید، یعنی حفظت می کند. حالا هم وقتی حضرت را تکان دادند، چقدر زنها مهریه هایشان را آوردند به شوهر هایشان دادند گفتند اجازه بده ما تشییع کنیم. حالا خودش برداشته گل زده، پا برهنه شده، یابن عم یابن عم می کند. این است منافق، این است که این جور است، گول اینها را نخور بابا جان، برو کنار. مگر به تو نگفت اگر می خواهی دینت حفظ باشد، واجبات را به جا



بیاور، ترک محرمات، منتظر امام زمانت، برو کنار. تو دوباره برای خودت مقدس یک راهی پیدا می کنی؟ این راهی که تو پیدا می کنی راه جهنم است. راه یک راه است صراط مستقیم. یک صراط ما داریم آن هم علی است، یک صراط داریم امیرالمؤمنین است، یک صراط داریم زهرا ی عزیز است. این دوازده امام، چهارده معصوم همه شان یک صراطند. توجه می کنید من چه می گویم؟ این است بابا غریبی اش، کاش عرض می کردم که کاش امام را قبول نداشتند، حالا امام را دروغ گو می دانند. کاش قوم و خویشها قبول نداشتند دیگر دروغ گو نمی دانستند. آن وقت تو پی چه کسی می روی؟ مدام می رود پی اینها، اگر اینها را بدانی

نمی‌روی دنبال کسی. تو باید دانا باشی، در این دنیا نگاه کنی، بفهمی چه خبر بوده، این جور است. عزیز من قربانتان بروم ببین من امروز به شما چه گفتم، امروز حجت را به شما طی کردم.

خدایا عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا ما را بیامرزد.

خدایا ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا این انجمن ما به هم نخورد.

خدایا ما را از شر آنهایی که می‌دانم حفظ کن.

خدایا از شر شیطان حفظ کن.

خدایا از شر نفهمی مان هم ما را حفظ کن .

خدایا ما را دانا کن که این نفهمی از ما گرفته شود .

خدایا تو را به حق امام زمان قسمت می دهیم این حضار  
مجلس را به امام زمان برسان ، یاورش قرار بده .

خدایا دل اینها پراز محبت این دوازده امام چهارده  
معصوم باشد .

خدایا همین که دارم می گویم با شوق و ذوق کار کنند اما  
محبت به وجود مبارک امام زمان داشته باشند ، معطل  
نداء باشند . نه معطل ساز تلویزیون ، اگر آن باشی  
خنثایت می کند ، آن را محبتش را از دلت [بیرون  
می کند] .

## یا علی